

# صدای سیم

## درین ظلمت

که باشد در تپیدن چون دل من گرم تمرینی  
که تابد از نگاه جلوه خیزش برق تمکینی  
ندارد حلقهء میخوارگان بالا و پایینی  
نسازد آشیان در شاخه های پست شاهینی  
اگر دوشم شود خم زیر دوش کوه سنگینی  
اگر آلوده سازد دامنم را داغ ننگینی  
چو کوهی میفشارد شانه ها را یوغ سنگینی  
نمی خندد بغیر از برق چشم تیغ خونینی  
نه سوسو میزند از اوجها فانوس پروینینی  
نه می خیزد مگر مرغ سحر از خواب دیرینی  
که تا گل میکند در باغ طبعم شعر رنگینی  
که از مرحم نه بهبودی پذیرد زخم چرکینی

بنازم مستی پر شور موج جنبش آیینی  
شکوه سادگی میبارد از آینهء رویی  
به بزم خلوت ما امتیاز رنگ و بویی نیست  
فلک پروازگاه همت آزادگان باشد  
غرور فطرت من بار منت بر نمی دارد  
به چشم هر نفس با صد جهنم رنج همسنگ است  
اگر چی مژده های کاذب آزادگی دادند  
درین ظلمت که چشم اخترانش گریه آلوداست  
نمی جوشد به چشم ماهتابی چشمهء نوری  
ندارد در دل خفایش ره بیم سحر گاهی  
دل غم پرورم صدبار در خون می تپد هر دم  
بجز از ریشه کندن نیست درمان دمل "سرمد"

